

## تحلیل مقوله زیبایی در غزلیات فیض کاشانی

محمدیوسف پورموسی<sup>۱</sup>، کورس کریم پسندی<sup>۲</sup>، احمد کریمی<sup>۳</sup>، سید حسن سیدترابی<sup>۴</sup>

دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران  
<sup>۲</sup>استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران.  
<sup>۴</sup>استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران.

نویسنده مسئول: [impasandi@iauc.ac.ir](mailto:impasandi@iauc.ac.ir)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۱۸ / تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۲۵

### چکیده

یکی از مباحث بنیادین در غزلیات فیض کاشانی، مقوله زیبایی است. فیض، با نگرش هستی‌شناسانه، زیبایی را امری بیرونی و عینی و با نگرش معرفت‌شناسانه، زیبایی را امری درونی و ذهنی می‌داند که منبع و منشأ آن‌ها زیبایی خداوند می‌باشد که موجبات انگیزش درونی سالک طالب را برای رسیدن به جمال الهی فراهم می‌سازد. این مقاله به روش تحلیلی به واکاوی و تبیین مقوله زیبایی در غزلیات ناب فیض کاشانی می‌پردازد و نیز سیری است در کند و کاوهای کشف و شهودی این عارفِ واصلِ جمال الهی درباره تعریف زیبایی، منشأ زیبایی، انواع زیبایی و ... با این برآیند که سالک طالب باید از مظاهر جمال و زیبایی‌های ظاهری و مجازی عبور کند و از آن برای رسیدن به زیبایی حقیقی و شهود جمال شاهد مقصود پل بسازد تا آن‌گاه با زیبایی شگفت‌آوری روبرو شود که پاینده و جاودانه است، نه به وجود می‌آید و نه از میان می‌رود، و آن زیبایی مطلق خداوندی است که آیینۀ دل به تمام و کمال آن را نشان می‌دهد.

**کلیدواژه:** فیض کاشانی، زیبایی، جمال الهی، مکاشفه، دل

### مقدمه

مقوله زیبایی یکی از مباحث دیرین، پر دامنه و پر جاذبه است که توسط فیلسوفان یونان باستان، خصوصاً افلاطون و فلوطین وارد دنیای تفکر و اندیشه فلسفی شد؛ اما از یونان باستان نیز فراتر رفت و از طریق فیلسوفان اسلامی، هم چون: ابن سینا، ملاصدرا، شیخ اشراق و ... به دنیای اسلام و اندیشه اسلامی وارد شد و تأثیر خود را بر صنوف گوناگون اندیشه و جهان بینی اسلامی و ایرانی به جای گذاشت و مایه تشنه آرای فلاسفه گردید. حتی در بین زیبایی‌شناسان کلاسیک، هم چون: کانت، هگل، ادموند برک و ... نیز یکی از مباحث رایج بوده که جای بررسی در پژوهشی مستقل دارد. البته همگی اذعان دارند که نمی‌توان تعریفی جامع و مانع از زیبایی ارائه کرد و «این سؤالی است که دیگر فقط به تاریخ زیبایی‌شناسی مربوط می‌شود. امروزه نمی‌توان تعریفی نهایی و قطعی از زیبایی ارائه کرد.» (احمدی، ۱۳۷۵: ۵۴) از طرف دیگر مکاتب عرفانی، خصوصاً مکتب جمال پرستی، تحت تأثیر آرای فلسفی، با سائقه ذوق و کشف به تلطیف مقوله زیبایی پرداخته‌اند و نظریات سازنده‌ای را ابراز کرده‌اند. از این رو، مقوله زیبایی و زیبایی‌طلبی فطری انسان، یکی از مباحث عمده در عرفان اسلامی است که با مسائلی چون عشق، مکاشفه و ذوق در ارتباط است و کسی که «بدون مراجعه به مسائلی چون ذوق، تهذیب، مجد و عظمت، لطافت و ظرافت، موشکافی، ژرفایی و عاشقانه، در پی تشریح عقیده زیبایی است، ادراکی از طبیعت و عملکرد نقادی را پیش روی ما می‌گذارد که چندان منسجم و قابل اعتماد نیست.» (هاسپرز و همکاران، ۱۳۸۵: ۱۱) بنابراین عارفان با بهره‌گیری از آموزه‌های قرآنی و فلسفی و با استناد به حدیث نبوی: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ» و هم‌چنین بر اساس کشف و شهود خود، عقیده دارند زیبایی هر چه باشد و هر تعریفی داشته باشد، قدر متیقن این است که امری وجودی است و از حقیقت جدا نیست و هم‌چنین دارای مراتب مختلف است. یا به قول حکما، مقول به تشکیک است؛ یعنی از مرتبه محسوسات آغاز می‌شود و به مراتب عالی‌تر و زیبایی‌های معقول می‌رسد و در مرتبه زیبایی‌های معقول نیز هم چنان ذو مراتب است تا این که به زیبایی مطلق هستی می‌رسد که همه زیبایی‌های جهان از او می‌تراود. مولوی این حقیقت را این‌گونه بیان می‌کند:

بر زمین خاک، من کأس الکرام

جرعه‌ی بر ریختی ز آن خفیه جام

خاک را شاهان همی لیسنند از آن	هست بر زلف و رخ از جرعه اش نشان
مر تو را تا صاف او خود چون کند؟	جرعه خاک آمیز چون مجنون کند
کان کلوخ از حسن آمد جرعه ناک	هرکسی پیشِ کلوخی جامه چاک
جرعه یی بر عرش و کرسی و زحل...	جرعه یی بر ماه و خورشید و حمل
تا چگونه باشد آن راواق صاف.....	جرعه یی بر روی خوبان لطاف

(مولوی، ۱۳۶۳: ۳۷۷/۵-۳۷۲)

با این پیش درآمد و تقریب ذهن مخاطب به موضوع پژوهش، و با بررسی دیوان غزلیات فیض کاشانی در می یابیم که یکی از واژه های کلیدی که با بسامد قابل توجهی در دیوان او تکرار می شود، واژه حسن و جمال است که معادل کلمه زیبایی فارسی می باشد. این تکرار و تأکید فیض بر واژه حسن و جمال، بیان گر اهمیت مکاشفات او درباره مقوله زیبایی در سیر سالک طالب به سوی جمال الهی می باشد که هر چیزی در این عالم آفرینش از جماد و نبات و حیوان گرفته تا انسان، بهره ای از آن زیبایی راستین و حقیقی دارد و به طور خودآگاه و ناخودآگاه خواهان رسیدن بدان زیبایی است:

گویند: از این و آن تا چند سخن گویی	زان رو که در آن باشد، زآن رو که درین باشد
گه می نگرم آن را، گه می نگرم این را	چون جلوه گه حسنش گه آن و گه این باشد

(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۱۴)

### روش و هدف تحقیق

ما در این مقاله برآنیم که مقوله زیبایی را در غزلیات فیض کاشانی به روش تحلیلی و با مراجعه به منابع کتاب خانه ای و با تکیه بر آرای فیلسوفان و عارفان بررسی کنیم؛ با این هدف که انسان ها ضمن بهره مندی از زیبایی و مظاهر جمال الهی در عالم آفرینش از زیبایی آفرین غافل نشوند؛ هم چنین در راه رسیدن به جمال شاهد مقصود، حسن صورت را به حسن سیرت بدل کنند تا تجلی گاه زیبایی خداوند باشد.

### پرسش های تحقیق

این مقاله تلاش دارد تا به پرسش های زیر پاسخ دهد:

زیبایی چیست؟ منشأ زیبایی کجاست؟ انواع زیبایی کدام اند؟ شرایط مشاهده زیبایی در چیست؟ و ...

### پیشینه تحقیق

درباره پیشینه این تحقیق باید گفت با توجه به بررسی های انجام شده، مقاله ای مستقل با عنوان «تحلیل مقوله زیبایی در غزلیات فیض کاشانی» تألیف نشده است؛ اما پایان نامه یی در مقطع کارشناسی ارشد با عنوان «نقد و تحلیل غزل های فیض کاشانی» توسط جعفر یوسفی در دانشگاه یزد به سال ۱۳۹۱ و به راهنمایی دکتر محمدحسین دهقانی فیروزآبادی به رشته تحریر درآمده است. نویسنده در مدخل هایی هم چون: عرفان و فیض، فیض و تصوف به مباحث بنیادین فکری - معرفتی غزلیات فیض، هم چون: عشق، زیبایی، درد، لذت، حجاب و ... نمی پردازد؛ بلکه در پایان نامه به بررسی آرایه ها، موسیقی بیرونی و کناری و درونی، اقسام قافیه و ردیف، مختصات آوایی و نحوی و ... می پردازد. در حوزه ادبیات عرفانی، مقاله ای با عنوان «مطالعه تطبیقی زیبایی شناسی در اندیشه مولانا و بعضی نظریه پردازان» توسط بهجت السادات حجازی در فصل نامه نثر پژوهی ادب فارسی (ادب و زبان) دانشگاه شهید باهنر کرمان، بهار ۱۳۹۰، دوره جدید، شماره ۲۹ (پیاپی ۲۶) به چاپ رسیده است که نویسنده در گام نخست به دنبال تعریف زیبایی از نظر گاه سقراط، افلاطون، مولانا و کانت است. آنگاه بر اساس دو نظریه متفاوت زیبایی شناختی «فاعلیت گرا» و «عینیت گرا» به تحلیل مقوله زیبایی می پردازد.

### تعریف زیبایی

یکی از غامض ترین و پیچیده ترین مسأله در باب زیبایی، تعریف آن است. درباره این که زیبایی چیست و چه تعریفی دارد، سخنان بسیار گفته اند. از میان فیلسوفان یونان باستان، افلاطون و فلوپتین، و از میان فیلسوفان معاصر، کانت به صورت متمرکز بدان در آمدند. به طور مثال، افلاطون، «بارها در مکالمه های گوناگونی زیبایی را از دیدگاه سودمندی (Chresimon) بررسی کرد. اما این نکته نیز مهم است که جدا از این داوری کارکرد گرا، از نظر افلاطون، ادراک و تعریف زیبایی چنان معضل کلیدی است که هرگاه رازش گشوده شود، امکان فهم نکته های بسیاری در گستره آفرینندگی و تولید انسانی فراهم می آید، و یکی از این نکته ها اثر هنری است.» (احمدی، ۱۳۷۵: ۵۴-۵۵) اما در اکثر کتب عرفانی، مفهوم زیبایی، هم معنا با حسن، جمال، نیکویی و خوبی آمده است. (گوهرین، ۱۳۷۶، ج ۴: ۲۱۹؛ دهخدا، ۱۳۴۳، ج ۹: ۲۳۷؛ روزبهان بقلی، ۱۴۲۶: ۱۴۵؛ غزالی، ۱۳۵۹: ۱۶-۱۵) و در اصطلاح عرفا «حسن و جمال الهی عبارت از جمعیت کمالات اسماء و صفات است که لازمه ذات الهی است که تسخیر اشیای متفرقه به این جمعیت کرده شده و مظهر این حسن و جمال، ذات با کمال آن حضرت است؛ زیرا که چنان چه صفات مظهر ذات می شود، ذات نیز مظهر صفات است.» (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۴۹۴) حال با بررسی غزلیات فیض کاشانی می توان دریافت که دو دیدگاه معرفتی درباره تعریف زیبایی دارد. در دیدگاه نخست، عقیده دارد که زیبایی از مقولات بدیهی و فطری است و از فرط روشنی و بداهت به کمند تعریف در نمی آید؛ گویی «زیبایی هم چیزی است نرم و صاف و لغزان، و شاید به همین علت از ما می گریزد و پنهان می شود.» (افلاطون، ۱۳۳۷، ج ۱: ۱۵۵) به دیگر سخن، چون زیبایی از حقیقت جدا نیست و «امری وجودی است و نه امری ذهنی و با تجلی حق از مقام کنز مخفی، عالم نور وجود می یابد و از طرف دیگر، حسن حق ظاهر می شود.» (پازوکی، ۱۳۸۴: ۲۶) بنابراین نمی توان زیبایی را به مرحله محسوسات کشاند و از آن تعریفی ارائه کرد:

آن حسن و جمالی که ننگجد به عبارت این دیده مر آن را چو نشاید، چه توان کرد؟

(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۴۹)

فیض در دیدگاه دیگر خود به تعریف زیبایی، با توجه به حالات درونی و مکاشفه های عرفانی، سعی دارد تعریفی از زیبایی ارائه دهد. از این رو، عقیده دارد هر چند در تعبیر و تعریف زیبایی اختلاف بسیار و بلکه بی شمار است؛ ولی در احساس و ادراک زیبایی، هیچ اختلافی نیست؛ زیرا «ادراک زیبایی، امری شهودی است و انسان نمی تواند با قضایای ریاضی و منطقی، دریافت درونی خود از زیبایی و نشاط و انبساط حاصل از آن را اثبات کند.» (جعفری، ۱۳۷۳: ۸) بنابراین فیض بر اساس شهود و دریافت خود، زیبایی راستین و حقیقی را زیبایی می داند که در معرض زوال قرار نمی گیرد؛ کمال خواه است و بر مقدار زیبایی آن افزوده می شود و باعث سوز جان و حرکت تن می شود تا سالک طالب، خواهان دیدار زیبایی و جمال مطلق الهی می شود، که مرحله لذت اندر لذت است:

آن نباشد حسن کان کاهد ز دوران سپهر حسن آن باشد که افزایش به هر روزی کمال

آن نباشد حسن کزوی کلام دل گردد روا حسن آن باشد که خون از دل بریزد بی قتال

حسن آن باشد که جان ها را بسوزد بی نظیر حسن آن باشد که تن ها را گدازد زانفعال

(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۲۴۲)

### منشأ زیبایی

فیض کاشانی درباره منشأ و منبع زیبایی دو دیدگاه معرفتی دارد. در دیدگاه نخست، زیبایی و حسن پروردگار را در کل مصنوعاتش روان و جاری می بیند. جلوه و نمود هر چیزی، سرآغاز نقطه ای است که آن چیز را با زیبایی مطلق، پیوند می دهد. در صنع و آفرینش موجودات، آیت و نشانی نهفته شده است که زیبایی نشان دهنده آن است. لذا منشأ همه زیبایی های موجود در این جهان را تجلی و سایه زیبایی حق تعالی می داند که موجودات و مکونات عالم آفرینش به اندازه استعداد و قابلیت برخوردار از زیبایی راستین، آن را می نمایانند:

منبع هر لطف و زیبایی و خوبی اوست فیض از دو عالم شو به آن معشوق یکتا مشغول

(همان: ۲۴۲)

مولوی نیز می گوید:

چهره های یوسفان و فتنه انگیزان دهر از گدایی حسن او دارند هر زیبایی

(مولوی، ۱۳۷۸: ۲۸۰۷)

این نگرش فیض به منشأ زیبایی با نظریه کانت برابری می کند؛ زیرا «کانت با بهره گیری از پیش آگاهی کمال و تعالی، زمینه غایی ایمان خود به ذات باریتعالی را استخراج می کند و این امر در نظر او مهم ترین ارزشی است که تجربه زیبایی شناختی می تواند منتقل سازد.» (هاسپرز و همکاران، ۱۳۸۵: ۱۱۱) فیض کاشانی در دیدگاه دیگر خود، درباره منشأ زیبایی، تمرکز بر رابطه دو گانه و لازم و ملزومی حسن و عشق دارد؛ زیرا «حسن از خاصیت عشق در عاشق است که آشکار نمی شود مگر در نهایت سیر سالک به سوی خداوند تعالی.» (بقلی شیرازی، ۱۴۲۶: ۱۳۳) از طرف دیگر حسن و عشق، یکی از برجسته ترین مفاهیم عرفان اسلامی است که ارتباطی عمیق و تنگاتنگ با مفهوم تجلی جمال الهی در مرآت اکوان و عوالم دارد. از این رو، فیض کاشانی بر اساس مبانی معرفتی خود، عشق و زیبایی را ترجمان مدارج هستی شناختی و معرفت شناختی می داند که در سیر صعودی سالک طالب جمال مطلق، مکمل هم اند و یکی از دیگری به وجود می آید:

از حسن پیدا گشت عشق، از عشق پیدا گشت حسن از حسن اگر نازیده تو، از عشق هم نازیده من

(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۳۰۷)

حافظ نیز قریب به این مضمون می گوید:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

(حافظ، ۱۳۸۴: ۳۸۶)

### انواع زیبایی

با بررسی غزلیات فیض کاشانی در می یابیم که زیبایی را به دو نوع تقسیم می کند: زیبایی ظاهری و مجازی، زیبایی باطنی و حقیقی. فیض، زیبایی ظاهری و مجازی را نفی نمی کند و آن را مربوط به تجلی زیبایی حقیقی می داند که در مظاهر اشیاء از ذره تا کهکشان بر حسب استعداد و قابلیت بهره مندی آنان از زیبایی حقیقی وجود دارد. اما در ارتباط با انسان، زیبایی ظاهری و مجازی را در آیینة جمال خوبان می بیند و بیشتر با تمرکز بر نشانه های زیبایی ظاهری آدمی، هم چون: رنگ رو و ابرو و خال و خط و ... از آن سخن می گوید که اکثریت افراد «شکل و رنگ را نیز برای سودی که در بر دارند یا لذتی که از دیدن آنها به ما دست می دهد، یا به سبب هر دو خاصیت، زیبا می دانند.» (افلاطون، ۱۳۳۷، ج ۱: ۳۰۰) حال آن که لذت و منفعت نابود شدنی هستند. بنابراین، زیبایی ظاهری و مجازی، شایسته دل بستن نیست. انسان باید از زیبایی مجازی عبور کند تا به زیبایی حقیقی برسد:

عاشق حسن مجازی عقل را در عشق باخت حسن شد سوی حقیقت او چنین دیوانه ماند

(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۵۶)

در نقطه مقابل، زیبایی باطنی و حقیقی را عین ذات خداوند می داند و برای این نوع زیبایی، اوصافی هم چون: وحدت، بساطت و تعالی قائل است؛ زیرا این «زیبایی، نوری قدسی است که از جمال الهی فائض و ساری در موجودات علوی و سفلی و ظاهری و باطنی بوده، نخستین اشراق آن بر عوالم جبروت و ملکوت و نفوس انسانی است؛ سپس بر دیگر موجودات و اجسام و عالم طبیعت و انواع و اجناس آن تابیده می شود.» (فرغانی، ۱۳۶۲: ۸۸) از این رو فیض، تمرکز بر زیبایی مجازی و ظاهری را مایه فریبندگی و غفلت از زیبایی حقیقی می داند که رو به افول و نابودی می رود، در حالی که زیبایی حقیقی را مایه آرامش دل و جاودانه توصیف می کند که روز به روز بر کمال زیبایی او افزوده می شود و زوال و نابودی در او راه ندارد:

از جمالت پرتوی بر هر جمیل افکنده ای زین سبب دل می برد هر جانی صاحب جمال

حسن صورت دل فریب و حسن سیرت دل پذیر / این بود پاینده، آن در کاهش و در انتقال

(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۲۴۲)

### زیبایی محسوس و مجازی، پلی به سوی زیبایی معقول و حقیقی

گروهی از متفکران و اندیشمندان معتقدند زیبایی و حسن، یک لطیفهٔ نهانی و مقولهٔ معرفت شناختی است که زادهٔ ذهن و ضمیر انسان در برابر محسوسات می باشد. از این رو، تنها بُعد نظری دارد. مطابق این دیدگاه، زیبایی امری عینی و واقعی در عالم خارج نیست؛ بلکه مترادف با احساسی لذت بخش است؛ یعنی مربوط به احساس و عاطفه انسانی است. از آنجا که این دیدگاه، زیبایی را احساس می داند، مدعی است دریافت این احساس منوط به فعالیت ذوق انسان است. از جمله قائلان این دیدگاه می توان به کانت و هیوم اشاره کرد. در نقطهٔ مقابل، گروهی معتقدند زیبایی و حسن یک مقوله معرفت شناختی و هستی شناختی است که به ذهن و درون انسان و احساسات او محدود نمی شود؛ بلکه حقیقتی خارجی است که در دو بُعد نظر و عمل، توأمان، مطرح می شود. در سنت عرفانی، عارفان قائل به رویکرد دوم هستند و زیبایی را حقیقتی عینی در دو ساحت هستی شناختی و معرفت شناختی می دانند. از این رو فیض کاشانی در مقام یک عارف، با سائقهٔ ذوق و کشف، مفهوم زیبایی و حسن را بر اساس مسأله تجلی حق در دو قوس نزول و صعود مطرح می کند و از مناقشات خم اندر خم و کارافزای حکیمانه پرهیز می کند. بدین ترتیب در قوس نزول، تجلی جمال حضرت حق را در چهرهٔ زیبارویان می بیند و در قوس صعود، عنصر عشق را بدان زیبایی در می آمیزد و آن را می پروراند تا واسطهٔ دیدار جمال مطلق الهی شود:

عارف ز حسن خوبان بیند جمال یزدان / لیکن به عشق صورت، پای نظر نبندد

(همان: ۱۲۲)

مولوی نیز قریب به این مضمون می گوید:

خوبرویان آیننهٔ خوبی او / عشق ایشان عکسِ مطلوبی او  
هم به اصل خود رود این خد و خال / دایماً در آب کی مانند خیال؟

(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۳۱۲/۶-۳۱۸۱)

بنابراین فیض کاشانی، ارزش حقیقی آدمی را در این می داند که از زیبایی های محسوس و مجازی عبور کند؛ زیرا «آدمی وقتی که زیبایی های جسمانی را می بیند نباید به آنها دل بسپارد، بلکه با آگاهی به این که همهٔ آنها سایه و تصویری بیش نیستند، روی در آن چیزی آورد که آن ها سایه ای از آنند.» (فلوطين، ۱۳۶۶: ۱۲۰) پس باید انسان از زیبایی مجازی و محسوس، پلی بسازد برای رسیدن به زیبایی حقیقی و جمال مطلق خداوندی:

حسن چو رو نمایدم، یاد خدای آیدم / سوی حقیقت از مجاز می طلبم هدایتی

(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۴۰۴)

### دل بارگاه زیبایی

در بین موجودات عالم آفرینش، هیچ موجودی به اندازهٔ انسانِ واصل به حق نمی تواند زیبایی و جمال خداوندی را منعکس کند. از این رو عارفان در نگاه کلی، انسان را معدن زیبایی و کانون همهٔ زیبایی های هستی می دانند:

تو خوش و خوبی و کان هر خوشی / تو چرا خود منتِ باده کشی؟  
تاج گَرمناسست بر فرق سرت / طوق اعطای ناک، آویز سرت

(مولوی، ۱۳۶۳: ۳۵۷۴/۵-۳۵۷۳)

حال با نگاهی دقیق تر در اندیشه عارفان، می توان دریافت که در پیکره و ساختمان وجودی انسان، دل را محل درک و دریافت زیبایی خداوند معرفی می کنند. به تعبیر روزبهان، برای تجلی جمال الهی «چون خلیل دانست که شهود جمال قدم در آیات - سیارگان سماوات - نیست، سر به گریبان عشق فرو کرد، گفت: آنی ذاهب الی ربی. چون از غیر بیگانه آمد، تا خود را در جمال جان خویش بازیافت، از آیت های کون، مرآت دل برگزید؛ زیرا که حق را به دیده سر در آن آینه دید، از آن گفت: آلا من آتی الله بقلب سلیم.» (بقلی شیرازی، ۱۳۶۰: ۳۶) بنابراین فیض کاشانی نیز بر اساس سنت عرفانی و هم چنین کشف و دریافت های معرفتی خود، عقیده دارد تجلی جمال و زیبایی خداوند را نمی توان با چشم سرو با شیوه استدلال و اندیشه دریافت کرد؛ بلکه برای دیدن این زیبایی باید راه دل را پیراست و چشم سر را از زنگار لذات و شهوات پاک کرد؛ زیرا تنها با تطهیر دل می توان وجه جمالی خداوند را در وجود خود به فعلیت رساند. به تعبیر ابن سینا «وقتی ریاضت عارف را به مقصد رساند سر او آینه جلا داده ای می گردد که رو به روی حضرت حق قرار گرفته است. در این صورت، لذتی بسیار عالی روی می آورد و گشایشی در نفس خود می یابد، از آن جهت که اثر حضرت حق را در خود می بیند، در این زمان عارف نگاهی به خود دارد و نگاهی به جناب حق.» (ابن سینا، بی تا، ج ۳: ۳۸۶) از این رو تجلی جمال الهی را که کوه با همه عظمت و استواری خود بر نتافت، دل جلا داده و به مقام آینگی رسانده انسان کامل می تواند مجالی جمال خداوندی و منعکس کننده زیبایی او باشد:

آن جمالی که فروغش کمر کوه شکست	کی توان از نظر موسی عمران دیدن؟
نشود تادلت از قید علایق آزاد	نتوان جلوۀ آن سرو خرامان دیدن
تار موی خرد از دیده دل بیرون کن	تا به نورش بتوانی ره عرفان دیدن
زنگ دل پاک کن از اشک و به دل بینا شو	کان جمالیست که نتوانش به چشمان دیدن

(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۳۴۰)

### رابطه زیبایی و عشق

در اندیشه عرفانی فیض کاشانی، زیبایی خداوند، عالم موجودات و مکوتات را به واسطه حب ذاتی در یک تجلی به ظهور می رساند و این موجودات در یک سیر صعودی، طالب رسیدن به مبدأی متعالی هستند که با فطرت و میل زیبایی طلبی آن ها در آمیخته است. از این رو عارف در هر چیزی زیبایی خداوند را می بیند و زیبایی در نظر او آن چنان در اجزای عالم اجسام و ارواح سریان و جریان دارد که حتی «روح هنگام رویارویی با زیبایی هایی هم که به چشم تن نتوان دید به حیرت می افتد، و این حالت به همه ارواح دست می دهد، ولی ارواحی که قابلیت عاشق شدن دارند با دیدن زیبایی های نامحسوس، شادمان تر و متحیرتر می گردند؛ هم چنان که زیبایی خوب رویان همه آدمیان را خوش می آید، ولی لذتی که عاشقان راستین از آن می برند، لذتی دیگر است.» (فلوطین، ۱۳۶۶: ۱۱۵) بنابراین فیض کاشانی، زیبایی را موجب شوق درونی سالک طالب می داند که او را به آفریننده زیبایی می رساند:

حق بین زخویش رفت چومه طلعتی بدید	از ذوالجمال رو به سوی ذوالجلال کرد
عارف ز روی خوب ببیند خدای را	با چشم عبرتش چو نظر در جبال کرد
گه در سما و ارض و گهی خلقت جمیل	در هر نظر ملاحظه آن جمال کرد

(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۰۴)

فیض کاشانی با این نگرش معرفتی به اهمیت زیبایی در سیر کمالی موجودات، آن را در یک کفه ترازوی عالم آفرینش قرار می دهد و در کفه دیگر آن، عشق را قرار می دهد تا تعادل و توازن حفظ شود. از این رو، زیبایی و عشق، گویی دو عنصر هم زاد و توأمان هستند که رابطه ای دو سویه دارند؛ به طوری که «دیده حسن از جمال خود بردوخته است که کمال حسن خود را در نتواند یافت الا در آینه عشق عاشق، لاجرم از این روی جمال را عاشقی در باید تا معشوق از حسن خود در آینه عشق و طلب عاشق، قوت تواند خورد و این سری عظیمست و مفتاح بسیار اسرارست.» (غزالی، ۱۳۵۹: ۲۹) بنابراین هر جا سخن از زیبایی است، عشق هم وجود دارد و هر جا عشقی قد علم می کند، زیبایی وجود خواهد داشت؛ به طوری که از ازل الازل میان آن ها سابقه آشنایی و پیوستگی بوده است:

از آن پیوست حسن و عشق با هم کز آن ایمن و از ایمن آن آفریدند

(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۳۵)

البته باید اذعان داشت در اندیشه فیض، تمیز و تشخیص این که کدام یک علت و دیگری معلول است؛ گره ای سردر گم می نماید. از این رو، گاهی زیبایی را موجب ایجاد و ازدیاد عشق می داند و می گوید:

لطف نهان به جلوه آر، تا برود دلم زکار حسن چو جلوه می کند، عشق زیاد می شود

(همان: ۱۱۶)

فیض در این طرز تفکر، گویا تحت تأثیر اندیشه های حکیمانه استاد خود، ملاصدرا قرار داشت؛ زیرا صدرای شیرازی «تصور جمال را سبب ایجاد عشق می داند.» (شیرازی، ۱۳۵۴: ۱۸۴) از طرف دیگر گاهی با اموری مواجه هستیم که در نگاه انسان ها، مراتب مختلفی از زیبایی دارند و حتی گاهی امری نازیبا در نگاه دیگری زیبا می نماید؛ مانند داستان عشق لیلی و مجنون. از این رو، فیض کاشانی در برخی از غزلیات خویش، عشق را موجد زیبایی می داند و عقیده دارد پیش از آن که حسن و زیبایی پروردگار جلوه گر شود، در ذات او در مرحله کمون قرار داشت و اصولاً حسن با ذات او عجین شده بود. پروردگار برای این که کمالاتش شناخته شود باید حسن خود را متجلی می نمود، بدیهی است که در این هنگام تنها عشق عاشق، در یابنده و پذیرای زیبایی اوست، لذا عشق را مایه نشو و نمای زیبایی می داند:

آب و تاب حسن را از عشق باشد پرورش شمع روی مهوشان از روغن ما روشن است

(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۴۴)

حال با وجود رابطه دو سویه میان زیبایی و عشق، با مذاقه بیشتر در غزلیات فیض کاشانی می توان دریافت که زیبایی، مولد و موجد عشق است؛ یعنی در ابتدا باید موضوع عشق موجود باشد تا بتواند عشق را بیافریند. بدین تقریر که زیبایی نهفته حضرت حق در جلوه گری و ظهور خود، سبب تحقق و وجدی شورانگیز و شعفی بی پایان می شود که عشق نام دارد. از این رو فیض، زیبایی را بر عشق مقدم می دارد و آن را غذای عاشق و موجد عشق می داند:

چو خـوان آراستند از بهر عشاق غذا از حسن خوبان آفریدند

(همان: ۱۳۵)

### زیبایی، مایه گمراهی بی دردان

در نگرش معرفتی فیض کاشانی، درد حقیقی و درونی؛ هم چون اکسیری است که قلب ماهیت می کند، یعنی وجود مسین آدمی را به زرناب تبدیل می کند تا مبنای حرکت سالک طالب به سوی امور متعالی و برین باشد؛ اما این «درد، چیزی نیست که آن را با جهد و سعی، و با مجاهده و ریاضت رایج در نزد اهل خانقاه بتوان به دست آورد. تا سر مویی هستی در انسان باقی است، این درد از درون انسان سر بر نمی زند و تا این درد در دل و جان انسان نیش نزند، انسان به صفای راستین که صوفی صادق طالب آنست نمی رسد.» (زرین کوب، ۱۳۹۱: ۱۶۸) از این رو فیض کاشانی، بی دردان عالم آفرینش را کسانی می داند که درد حقیقت جویی و درد خداطلبی در نهاد آن ها وجود ندارد و از زیبایی و جمال لم یزل الهی بهره ای ندارند؛ لذا با توجه به ذومراتب بودن زیبایی، جلوه زیبایی باعث گمراهی آنان می شود تا پی به منشأ و آفریننده زیبایی نبرند:

حسن را جلوه مده در نظر بی دردان جلوه آفت بود آن را که جمالی دارد

(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۸۷)

### مستی زیبایی

با بررسی غزلیات فیض کاشانی در می یابیم که بهترین و عالی ترین حال عارفانه خود را زمانی می داند که در اثر کشف و شهود، حجاب های ظلمانی و نورانی را یکی پس از دیگری کنار می زند و به جمال خداوندی می رسد و از شهود جمال ساقی ازل مست می شود، زیرا در این مقام، عارف واصل «شراب طهور شهود در جام تجلی جمال، از دست ساقی سقیهم زبهم شراباً طهوراً نوشیده.» (رازی، ۱۳۸۰: ۴۹۵) از این رو، مقام مستی جمال الهی را که توأم با لذت، بهجت و شغف درونی است «هرکسی خود باید آن را با دیده روح دیده و در برابرش به مراتب بیش از آن چه با دیدن زیبایی زمینی شادمان می شود، در شگفتی فرورفته و غرق اعجاب شده باشد؛ زیرا آن چه این جا در می یابد، زیبایی حقیقی است.» (فلوطین، ۱۳۶۶: ۱۱۵) بنابراین فیض، به واسطه حالات روحانی خود به مستی زیبایی الهی و حقیقی می رسد و آن را مایه بی خودی، موجب سازش با قهر و لطف و باعث شادی حقیقی و پایدار توصیف می کند و می گوید:

بی خود فتاده کف زنان، در بحر عشق بی کران  
شادی کنان شادی کنان، مست جمال ساقیم  
با لطف و قهرش ساختم، و زغیر او پرداختم  
خود را ز خود انداختم، مست جمال ساقیم

(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۲۸۹)

### شرایط مشاهده زیبایی

در نگرش عرفانی فیض کاشانی، سالک طریق حق برای دیدار و مشاهده زیبایی راستین و حقیقی باید شرایط و مقدماتی را در خود به وجود آورد تا بتواند به منبع و منشأ زیبایی و زیبایی آفرین برسد. آن شرایط عبارت است از:

#### ۱- رفع حجاب های ظلمانی و نورانی

فیض کاشانی یکی از شرایط درک و دریافت زیبایی را بر افتادن حجاب های ظلمانی و نورانی می داند که «عبارت از موانعی است که دیده بنده بدان از جمال حضرت جلت محبوب و ممنوع است، و آن جملگی عوالم مختلف دنیا و آخرت است که به روایتی هژده هزار عالم گویند... و این در دو عالم مندرج است که از آن عبارت نور و ظلمت کرد؛ یعنی ملک و ملکوت و نیزغیب و شهادت گویند، و جسمانی و روحانی خوانند، و دنیا و آخرت هم گویند.» (رازی، ۱۳۸۰: ۳۱۰) از این رو، سالک راه حق اگر حجاب ها را کنار زند «جمال خالق ملکوت را ببیند، «عَرَفَ رَبَّه» او را روی نماید. اما «عَرَفَ رَبَّه» تمام نباشد تا از پرده ربوبیت به پرده جمال الهیت رسد...» (همدانی، ۱۳۷۰: ۶۱) بنابراین فیض کاشانی نیز بر اساس مبانی معرفتی خود، مشاهده جمال شاهد لاهوتی را در بر افتادن حجاب های ناسوتی می داند و می گوید:

شود شود که بر افتد حجاب ناسوتم  
جمال شاهد لاهوتیم نموده شود؟

(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۲۵)

#### ۲- صیقل زدن دل

فیض کاشانی یکی دیگر از شرایط مشاهده زیبایی مطلق را صیقل زدن دل از زنگار لذات و شهوات می داند تا دل به مقام آینگی رسد و منعکس کننده جمال خداوندی باشد؛ زیرا دل در نگرش معرفتی فیض «لطیفه ای (طرفه موجودی) است روحانی و منسوب به پروردگار که به این قلب مادی تعلق دارد. آن موجود طرفه، حقیقت انسان است که درک کننده، دانا آگاه، مورد خطاب و سرزنش و طلب است.» (فیض کاشانی، ۱۳۷۲، ج ۵: ۱۴) از این رو دل، واسطه اتصال انسان با عالم بالا و محل درک و دریافت انوار جمال الهی می باشد و «این دل درونی که در منظومه فکری تصوف تقریباً عبارت از کل حیات درونی است، ریشه در مفاهیم قرآنی دارد.» (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۸۶) بنابراین از آن جایی که «دل آدمی را یک روی در عالم روحانیت است و یک روی در عالم قالب.» (رازی، ۱۳۸۰: ۱۸۹) با صیقل زدن آن از زنگار شهوات و نفسانیات، قابلیت پذیرش زیبایی مطلق را خواهد داشت و قادر خواهد بود که زیبایی راستین و حقیقی را از عالم وجود و معنی بگیرد و به عالم کثرت ارائه دهد:

بـزداي زدل غـبار کـثـرت  
بـنـگـر بـه جـمـال و اـحـد فـرد

(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۷۹)



زنگ دل پاک کن از اشک و به دل بسینا شو      کان جمالیست که نتوانش به چشمان دیدن

(همان: ۳۴۰)

عطار نیز قریب به این مضمون می گوید:

با جمالش عشق نتوانست باخت      از کمال لطف خود آینه ساخت

هست آن آینه، دل، در دل نگر      تا ببینی روی او در دل مگر

(عطار، ۱۳۷۲: ۴۱۱۳-۴۱۱۲)

### نتیجه گیری

از این بحث می توان این گونه نتیجه گرفت: در پرتو نگرش معرفتی فیض کاشانی، مقوله زیبایی در دو ساحت هستی شناختی و معرفت شناختی مطرح می گردد که پایه و اساس آن تجلی زیبایی و جمال الهی در عالم آفرینش می باشد که همه موجودات بر حسب قابلیت و استعداد خود بهره یی از آن زیبایی راستین دارند. فیض، زیبایی را به زیبایی ظاهری و مجازی و زیبایی باطنی و حقیقی تقسیم می کند و عقیده دارد زیبایی حقیقی از طریق حس و عقل، قابل ادراک نیست؛ بلکه از طریق شهود قلبی، قابل دریافت می باشد؛ از این رو زیبایی، امری وجودی است که از حقیقت بهره دارد. از نظر فیض، زیبایی باعث به وجود آمدن عشق و حرکت در هستی می گردد؛ از این رو حتی زیبایی ظاهری و مجازی را نفی نمی کند؛ بلکه عامل حرکت به سوی جمال مطلق الهی می داند و آن را تصعید می بخشد و از زیبایی تن، پلی می سازد به سوی زیبایی جان و از زیبایی جان، پلی می سازد به سوی زیبایی جانان. هر چند در نگرش فیض به مقوله زیبایی، رگه هایی از مکاتب فلسفی یونان باستان، هم چون: افلاطون و فلوپتین وجود دارد؛ اما او بدون آن که سنت های قدما را در امر زیبایی شناسی نفی کند، مکاشفه و ذوق عرفانی خود را بدان در می آمیزد و صورت جدیدی از موضوع زیبایی را ارائه می کند که با مفاهیم عرفانی و صوفیانه انطباق بیشتری دارد؛ هر چند شرح و بسط کشف و شهودی او بر مقوله زیبایی آن چنان است که گویی اندیشه ای نوین در این زمینه خلق شده است.

### کتاب نامه

- ابن سینا، حسین بن عبدالله. (بی تا). الاشارات و التنبیها (مع المحاکمات). شارح: محمدبن محمد قطب الدین رازی، قم. دفتر نشر کتاب. احمدی، بابک. (۱۳۷۵). حقیقت و زیبایی. چاپ سوم. تهران. نشر مرکز.
- افلاطون. (۱۳۳۷). دوره آثار افلاطون. ترجمه: محمد حسن لطفی و رضا کاویانی. جلد اول. تهران. خوارزمی.
- بقلی شیرازی، شیخ روزبهان. (۱۳۶۰). عیبرالعاشقین. تصحیح و مقدمه: هنری گربین و محمد معین. تهران. منوچهری.
- \_\_\_\_\_ . (۱۴۲۶ ق). مشرب الارواح. تصحیح: عاصم ابراهیم کیالی حسینی شاذلی در قاوی. چاپ اول. بیروت. دارالکتب العلمیه.
- پازوکی، شهرام. (۱۳۸۴). حکمت هنر و زیبایی در اسلام. تهران. فرهنگستان هنر.
- جعفری، محمد تقی. (۱۳۷۳). عرفان اسلامی. چاپ اول. تهران. دانشگاه صنعتی شریف.
- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد. (۱۳۸۴). شاخ نبات حافظ. نوشته: محمد رضا برزگر خالقی. چاپ دوم. تهران. زوار.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۴۳). لغت نامه. جلد نهم. زیر نظر دکتر محمد معین. تهران. دانشگاه تهران.
- رازی، نجم الدین. (۱۳۸۰). مرصاد العباد. به اهتمام: محمد امین ریاحی. چاپ دوم. تهران. علمی و فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۳). ارزش میراث صوفیه. چاپ نهم. تهران. امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۹۱). صدای بال سیمرغ. چاپ ششم. تهران. سخن.
- شیرازی، صدرالدین محمد. (۱۳۵۴). الشواهد الربوبیه. تصحیح: جلال الدین آشتیانی. قم. بوستان کتاب.
- عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد. (۱۳۷۲). منطق الطیر. به اهتمام سید صادق گوهرین. چاپ نهم. تهران. علمی و فرهنگی.
- غزالی، احمدبن محمد. (۱۳۵۹). سوانح العشاق. تصحیح: هلموت ریتز. مقدمه و توضیحات: نصر الله پور جوادی. تهران. بنیاد فرهنگ ایران.
- فرغانی، سعید الدین. (۱۳۶۲). شرح تائیه ابن فارض. با مقدمه جلال الدین آشتیانی. چاپ سوم. مشهد. دانشگاه مشهد.
- فلوپتین. (۱۳۶۶). دوره آثار فلوپتین. ترجمه: محمد حسن لطفی. جلد اول. چاپ اول. تهران. خوارزمی.
- فیض کاشانی، ملا محسن. (۱۳۷۲). المحجّه البیضاء. ترجمه: عبدالعلی صاحبی. جلد پنجم. چاپ اول. مشهد. آستان قدس رضوی.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۲). کلیات اشعار مولانا فیض کاشانی. تصحیح: محمد پیمان. چاپ پنجم. تهران. سنایی.
- گوهرین، سید صادق. (۱۳۷۶). شرح اصطلاحات تصوف. چاپ دوم. تهران. زوار.

- لاهیجی، شمس الدین محمد. (۱۳۸۳). مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز. مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی. چاپ دوم. تهران. زوار.
- مولوی بلخی، جلال الدین محمد. (۱۳۷۸). کلیات شمس تبریزی. تصحیح: بدیع الزمان فروزانفر، چاپ اول. تهران. پیمان.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۳). مثنوی معنوی. تصحیح: نیکلسون. چاپ اول. تهران. امیرکبیر.
- هاسپرز، جان (و همکاران). (۱۳۸۵). فلسفه هنر و زیبایی شناسی. ترجمه: یعقوب آژند. چاپ دوم. تهران. دانشگاه تهران.
- همدانی، عین القضاة. (۱۳۷۰). تمهیدات. تصحیح: عقیف عسیران. چاپ سوم. تهران. منوچهری.

## Analysis of the beauty theme in Ghazalat of Faiz Kashani

### Abstract

One of the fundamental topics in the Ghazalat of Faiz Kashani is the beauty. Faiz considers the ontological view of beauty to be external and objective and the epistemological view of beauty as inward and subjective that their source and origin are the beauty of God, which provides the inner motive of the demanding solicitor to achieve divine beauty. This article deals with the analytical method of explaining the beauty of the pure lyrics of Faiz Kashani and it is also a process in the discovery and intuitive exploration of this filed mystic, the Divine of God about the definition of beauty, the origin of beauty, kinds of beauty and , ....., with the result that the solicitor must pass through the manifestations of beauty and visual and virtual beaut, in order to achieve the true beauty and absolve witness divine to create a magnificent bridge so that it will be faced with a marvelous beauty that is enduring and eternal that it does not come in to existence or disappears and it is the absolute beauty of God , the mirror of the heart shows it completely.

**Keywords:** Faiz Kashani, Beauty, divine beauty , Revelation, heart